

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب امام شناسی / جلد دوازدهم / قسمت اول: علم غیب خدا و اولیاء خدا، تغذیه اولیاء خدا در

علم غیب از روح الامین

جستجو

فهرست موضوعی

فهرست کتابها

صفحه اول پایگاه

[صفحه قبل](#)

درس یکصد و شصت و ششم تا یکصد و یکصد و هفتادم
درباره علوم غیبیه امیر المؤمنین علیه السلام

ص13

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ وَآلَهُ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

اختصاص علم غیب به خدا و اعطاء آن به رسولان

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ و يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ و مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ و أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا. [1]

«خداوند عالم به تمام غیب است و بس ، پس بر غیب خود هیچکس را واقف نمی‌گرداند مگر آن رسولی را که بپسندد و انتخاب و اختیار نماید، که در این صورت در پیش رو و در پشت سر آن رسول (از فرشتگان خود) محافظ و پاسدار می‌گمارد. تا بداند که: آن رسولان، پیغامها و مأموریت‌های پروردگار خود را به طور تحقیق و کامل ابلاغ کرده‌اند؛ و خداوند به آنچه در نزد رسولان است إحاطه و هیمنه دارد و تعداد و شمارش هر چیز را میداند.»

صدر این آیه میرساند که خداوند به تنهایی عالم الغیب است آنها به همه انواع غیب؛ بالاخص با قرار دادن و نشانیدن اسم ظاهر غیبیه بجای ضمیر، که نفرموده

است: فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّهٖ اَیْنِ مَعْنِي مَشْهُودِ اَسْت. و سپس میگوید: هر کس را که بیسند و مورد رضای خاطر او باشد از رسولان به سوی خلق خود، او را بر علم غیب خود مطلع میکند و او را مسلط بر غیب نموده پرده از جلوی دیدگان او بر میگیرد؛ و بنابراین از علم غیب خود به او میدهد. و در صورت پرده برداشتن و اظهار علم غیب را بر رسولان، خداوند دو دسته رَصَد و مراقب بر آنها میگذارد: يك دسته محافظینی هستند از فرشتگان که در پیش روی آنها بعد از وقوف بر غیب، میگذارد که در آدای آن مأموریت و ابلاغ آن علم به مردم، شیاطین در ذهنشان وسوسه نکنند و آن علم پاک و صافی را به هواجس نفسانی و هوای شیطانی مکدر و تیره نسازند. دسته دوم محافظان و پاسدارانی هستند که از پشت سر آنها، یعنی قبل از وقوف بر غیب، بین مصدر وحی و تنزیل و بین آنها قرار میدهد تا وحی در سیر نزولی در عوالم خود تا به قلب رسول برسد بدون تصرف و دخالت موجودات عالم علوی باشد. این دسته از محافظان فرشتگانی هستند که در انزال وحی و سیر آن در مراتب و درجات تا به رسول ابلاغ شود، دخیل می‌باشند.

تمام این مراقبت‌ها و مراقب‌ها، برای آنستکه حقیقت ابلاغ رسالات آن رسولان در خارج بطور صحیح و درست تحقق پذیرد، زیرا معلوم است که جمله لِيَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا (برای آنکه خداوند بداند که رسولان ابلاغ رسالت خود را نموده‌اند) علم فعلی خدا را می‌فهماند نه علم ذاتی را، و علم فعلی خدا نفس تحقق امور خارجی و عین واقعیت و حقیقت در خارج است و جدا از نفس تحقق خارجی نیست، زیرا علم خدا به موجودات، حصولی نیست بلکه حضوری محض است. و معنای علم حضوری، وجود و تحقق معلوم در نزد عالم به آن است. و علیهذا معنای لِيَعْلَمَ، لِيَتَحَقَّقَ خواهد شد. یعنی این دو سلسله از فرشتگان از پیش و از پس، برای تحقق ابلاغ ایشان است که آنچه را که گرفته‌اند به مردم ابلاغ کنند. [2]

این کیفیت از ارسال و پیام نظیر پیامی است که سلاطین و حکام به وکلا و رسولان خود میفرستند تا به مردم ابلاغ کنند. اَوَّلًا آن پیام را از ناحیه خود تا به آنها رسد توسط خُرَّاس و نگهبانانی محفوظ میدارند. ثانیاً برای آنکه بعد از رسیدن و قبل از ایصال به مردم نیز دستخوش تغییر و تبدیل نگردد، خُرَّاس و نگهبانانی در این مسیر برای این مأموریت قرار میدهند.

چون در قسمت اول: یعنی در ارسال علم غیب به رسولان از ناحیه خدا، باید هیچ تصرفی و تبدیلی پیدا نشود و در قسمت دوم: یعنی در ابلاغ علم رسولان به مردم، نیز باید تغییری حاصل نگردد این متوقف است بر آنکه اولاً رسول، وحی و غیب را درست همانطور که هست تلقی کند. دوم آنکه پس از تلقی صحیح، در خود خوب نگهدارد و حفظ کند. و سوم آنکه: پس از تلقی صحیح و حفظ و

نگهداری نیکو، در مقام اداء و ابلاغ، بدون کم و کاست و بدون زیاده به مردم تبلیغ کند. و این سه مرحله از عصمت حتماً باید در رسولان باشد. که در مرحله پیش رو و به تعبیر قرآن مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ میباشد، علاوه بر عصمت قلبی و پشت سر و به تعبیر قرآن مِنْ خَلْفِهِ میباشد. و علاوه بر این، آیه میرساند که: خداوندی که شمارش و تعداد هر چیز را از خرد و کلان، و ملکی و ملکوتی، و مادی و معنوی، و طبیعی و طبعی و مثالی احصاء نموده و به مقدار ذرات و هویت آنها آگاه است، به آنچه در نزد رسولان است اعم از امور نفسیه و اعتقادیه و منهاج و سنت، و معارف یقینیه و علوم غیبیه، و اعم از

ص16

ظروف و امکانات و موقعیتهای اجتماعی و مقدار استعداد و ظرفیت مُرْسَلُ إِلَيْهِمْ، یعنی مردم، به همه آگاه است و بر این اصل و اساس وجود آنها را پسندیده و مرضی خود قرار داده، و به مقدار ارتضاء و پسندیدگی، آنان را بر عوالم غیب خود مسلط فرموده است، در اینجا باید به چند امر تذکر داده شود:

امر اول آنکه: همه علوم و از جمله علم غیب مختص به خداست و هیچکس و هیچ موجودی را در آن راه نیست، ولیکن بالاستقلال و بالاصالة، و تمام علومی که از جانب خدا به غیر عنایت شده است افاضه از ناحیه او بوده و تمام موجودات هر يك در حد خود و به نوبه خود دارای علم هستند ولیکن تبعاً و به افاضه خدا و به اعطاء او، و در این صورت بین آیاتی که علم غیب را منحصر به خدا میداند، همچون آیه **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْفُطُ مِنْ رَوْقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.** [3]

«کلیدهای غیب در نزد خداوند است بطوری که هیچکس علم و اطلاع از آنها را ندارد مگر او، و خداوند میداند آنچه را که در خشکی است و آنچه را که در دریاست. و هیچ برگگی از درختی نمی‌ریزد مگر آنکه خدا به او علم دارد و هیچ دانه‌ای در ظلمات زمین نیفتد و نه هیچ‌تر و خشکی مگر آنکه در کتاب روشن خداوندی است.»

و همچون آیه: **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ** [4] «بگو ای پیامبر: غیر از خد کسی نیست که در آسمانها و زمین از غیب علم و اطلاع داشته باشد، و هیچ نمی‌دانند که در چه هنگام زنده و برانگیخته میشوند.»

و همچون آیه: **وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.** [5]

«و از برای خداست و بس علم آسمانها و زمین، و

ص17

نیست امر فرا رسیدن قیامت مگر به قدر یک چشم بر هم زدن و یا نزدیک تر. بدرستی که خداوند بر هر چیزی تواناست». و بین این آیه کریمه که رسولان را عالم به غیب میداند و بر غیب راه میدهد هیچگونه تنافی و تضادی نیست.

و نظیر این استقلال و تبعیت، یا ذاتی و عرضی، و یا اصلی و ظلی، در عبارات قرآن کریم بسیار آمده است. همچون آیه: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ** [6]، «خداوند است که جانها را میگیرد» که دلالت بر حصر دارد؛ با آیه: **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ وَرَسُولُنَا** [7]، «و تا زمانی که چون مرگ به نزدیکی از شما بیاید رسولان و فرستادگان ما او را قبض روح میکنند». و همچون آیه: **فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا** [8] «و از برای خداست عزت و از برای رسول او و از برای مؤمنین، ولیکن منافقین نمی‌دانند»؛ که در این آیه علاوه بر خدا، عزت را برای رسول خدا و برای مؤمنین معین نموده است».

و بنابراین علم غیب برای رسولان خداوند امری ضروری و حتمی است و منافات با اختصاص آن به خدا ندارد.

امر دوم آنکه: در بسیاری از آیات قرآن می‌بینیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علم غیب را از خود نفي میکند همچون آیه: **قُلْ لَا أَفُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَفُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ** [9]. «بگو: من به شما نمی‌گویم که در نزد من خزانه‌های خداوند است و نه

ص18

اینکه غیب را میدانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته هستم. من متابعت و پیروی نمی‌نمایم مگر از آنچه به من وحی میشود، بگو: آیا مساوی و یکسان هستند کسانی که نابینا و کور هستند با کسانی که بینا و بصیر هستند؟ پس چرا شما تفکر نمی‌کنید؟!»

و همچون آیه: **قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** [10]

«بگو من به هیچ وجه مالک و صاحب اختیار منفعتی و یا ضرری برای خودم نیستم، مگر آنچه را که خدا بخواهد و اگر من اینطور بودم که از غیب و پنهان علم و اطلاع داشتم البته خیر و خوبی را برای خودم زیاد میکردم و به من گزندی و بدی نمی‌رسید؛ من نیستم مگر ترساننده و بشارت دهنده برای گروهی که ایمان می‌آورند».

و همچون آیه: **فُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرَّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَ لَا يَكُمُ إِنْ اتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ.** [11]

«بگو ای پیغمبر: من در میان رسولان و پیامبران، اولین پیغمبری نیستم که ادعای رسالت نموده باشم و من نمی دانم که خداوند با من و شما چه خواهد کرد (و پایان کار به کجا خواهد انجامید)؟ من متابعت نمی کنم مگر از آنچه به من وحی میشود و من نیستم مگر ترساننده ای آشکارا (که خودش و گفتارش صریحاً مردم را از عواقب وخیم برحذر میدارد)».

در تمام این آیات و مشابه آنها، رسول خدا نفی علم را از خود به نحو استقلال میکند نه به نحو تبعیت. یعنی علم اختصاص به خدا دارد، من مستقلاً از پیش خود نیاورده ام و خداوند هم به نحو تفویض به من نداده است. من آئینه و آیت و مرآتی هستم از علم خدا. علم استقلالی ذات اقدس او منحصر در اوست و در من که آئینه هستم تجلّی و ظهور دارد و بنابراین نه تنها من علم غیب را ندارم بلکه هیچگونه علم را ندارم. همه علوم من از خداست؛ در من ظهور و تجلّی کرده است به هر

ص 19

مقدار که او اراده نموده است و در هر زمانی که او خواسته است. چون زمانش سپری گردد به او بازگشت میکند. مصدر اوست؛ مبدأ و منتهی اوست. و علیهذا من تحقیقاً از نزد خود علمی ندارم، همچنانکه قدرتی ندارم، نفع و ضرری ندارم، مرگ و حیات و نشوری ندارم. همه این صفات در بسته و سر بسته، مهر و موم شده مستقلاً از خداست و مال خداست و مرجعش به خداست، و در این حیات عاریت به عنوان عاریت داده شده و به اصل خود برمیگردد.

در سوره اعراف آمده است: **فُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.** [12]

«ای پیغمبر بگو: من برای خودم هیچگونه نفعی و ضرری را مالک نیستم مگر آنچه را که مشیت خدا تعلق گیرد».

و در سوره یونس آمده است: **فُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.** [13]

«ای پیغمبر بگو: من برای خودم هیچگونه ضرری و نفعی را مالک نیستم مگر آنچه را که مشیت خدا تعلق گیرد».

[بازگشت به فهرست](#)

انبیاء از علم غیب خدائی بر خوردارند

امر سوّم آنکه: عموم آیه مورد بحث که در مطلع گفتار ذکر شد: **عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِي** **أَحَدًا** چون در مورد رسولان مرضی و پسندیده حضرت حقّ تخصیص خورد، و با ادات استثناء: **إِلَّا مَنْ**

ارْتَضَى مِنْ رَسُولِ أَنَانَ از مفاد فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ عَيْبِهِ استثناء شدند در این صورت ابای از تخصیص در مورد سایر پیامبران که رسول نیستند و فقط نبی هستند، ندارد. و در این موقعیت می بینیم که: خداوند طبق آیات قرآن به انبیاء که قسیم رُسُل هستند، وحی فرستاده و آنها را از غیب مطلع گردانیده است: **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ [14]**، «ما بسوی تو (ای محمد) وحی فرستادیم همچنانکه بسوی نوح و انبیائی که پس از او آمده اند، وحی فرستادیم».

ص 20

و البته این در صورتی است که لفظ رسول در جمله مِّنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ مختص به انبیای مرسل باشد، و الا اگر اعم از آنها و از انبیای غیر مرسلین بوده باشد نیاز به استثناء و تخصیص دیگری نیست، و جمله إِلَّا مِّنْ ارْتَضَى به تنهایی تمام صنوف انبیاء و مرسلین را از لَا يُظْهَرُ عَلَيَّ عَيْبِهِ خارج میکند و به همه از چاشنی شیرین علم غیب می چشانند.

و اما درباره امام به همان معنایی که قرآن لفظ امام را در آن معنی استعمال میکند، از طرفی می بینیم خداوند ائمه را به صبر و یقین توصیف میکند: **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَيَاتِنًا يُؤْمِنُونَ [15]**، «و ما از میان ایشان افرادی به عنوان امام قرار دادیم که به امر ما هدایت می نمایند به علت صبری که نموده اند و به علت آنکه ایشان کسانی بوده اند که به آیات ما یقین داشته اند».

و از طرف دیگر انکشاف غطاء غیب و رؤیت ملکوت آسمانها و زمین را مقدمه حصول مقام یقین قرار میدهد. **وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ [16]**، «و همینطور بدان که: ما ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم (برای آنکه به وحدانیت خدا و صفات او اقرار کند و تسلیم ربّ العالمین گردد، و آزر و قوم او را که عبادت اصنام می نمایند در ضلالت بنگرد) و به جهت آنکه او از اهل یقین باشد».

و نیز در سوره تکوین، رؤیت دوزخ و مشاهده ملکوت جهنم را ملازم با علم یقینی می شمرد، و بنابراین علم یقینی لازمه اش، کشف حجاب غیب، و برجیدن بساط اعتبار و کثرت، و دخول در عالم توحید و وحدت ذات حق است. **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ [17]**. «أبداً چنین نیست؛ اگر شما به علم یقین بدانید البته البته دوزخ و جهنم را خواهید دید».

ص 21

و علیهذا تمام امامان و سالکین راه معرفت حضرت احدیت که به پیروی و تبعیت راه امامان، از مراحل عالم ماده و طبع عبور کرده و در منهای راستین صراط مستقیم تزکیه نفس قدم برداشته اند، کشف حجب ظلمانی و نورانی برای آنها امری ضروری بوده است، و معنی و مفهوم **فَكَشَفْنَا عَنْكَ**

عَطَاءَكَ فَتَبَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيْدًا. [18]

«پس ما عطاء و پرده فهم و ادراك تو را باز كرديم و حجابهاي جهل را از جلوي ديدهگان دل تو برداشتيم تا بالتبصيره چشم تو در امروز تيزبين و حاد شده است» براي آنان محقق بوده آنچه براي مردم عادي مشكل و يا محال است، براي آنها آسان و ممكن گرديده است.

امر چهارم آنكه: مراد از غيب در اين آيه كريمه، غيبي است كه در اين زندگي دنيايي، در روي بسط زمين از حواس ظاهريه ما مخفي است، گرچه براي بعضي ديگر كه با حواسشان ادراك ميكنند پنهان نباشد. مثلاً وقايع فردا براي ما غيب است ولي براي كساني كه در ظرف فردا ميآيند شهود است و غيب نيست، و اخبار از اشياء مشاهد در خارج براي آدم كور و كر غيب است ولي براي آدم بينا و شنوا، شهود است.

آنچه در عوالم علوي براي ملائكه مورد شهود و علم آنهاست براي مردم ساكن در نشأه طبيعت غيب است. زيرا مشهود و غيب بايد بر اساس ظروف و نشئاتي كه مورد بحث قرار گيرد، ملاحظه شود. عالم قيامت و وقايع جاريه بر اموات، طبق نص قرآن، غيب است و ايمان به معاد را قرآن ايمان به غيب دانسته است، با آنكه حوادث براي مردگان، عين شهود است: **ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ**

النَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ. [19]

«روز قيامت روزي است كه مردم به جهت آن روز گرد ميآيند، و آن روز مشهود است».

ص 22

امر پنجم: طبق اصول اعتقادي اسلام و منطق قرآن، تمام موجودات، اسماء و صفات حضرت حق - جل و علا - ميباشند، و خلقت به معنای ایجاد شيء، جدا از حیطه ذات و اسم و صفت و فعل ذات احدیت نیست، بلکه به معنای ظهور و تجلی و آیه و نشان دهنده ذات پاك ظاهر و با جلای اوست. هر موجودی كه به وجود آید و خلقت هستي را در بر كند اسمي است از اسماء او، از جهت وجود و هستي اسم حي است، و از جهت مقدوریت حق به قدری كه داراي قدرت است، اسم قادر، و از جهت معلومیت حضرت حق به قدری كه به قدر سعه وجودیه خود داراي علم است، اسم عالم، و همچنين نسبت به سائر اسماء و صفات باري تعالی شأنه العزيز در تحت اسمي كثره قرار ميگيرد و به او سمیع و بصیر و حكيم و مرید و مختار و غيرها اطلاق ميشود.

[بازگشت به فهرست](#)

علم امام و رسول عين علم ذات حق است

بنابراین افرادی كه به علم غیب خداوندي به اذن حضرت او راه مي يابند نه آنست كه خود عالم به غيبي شده اند در برابر ذات حق، تا منافات با توحيد باشد، بلکه حقیقه عين علم اوست كه در اينها

ظهور کرده است. و این عین توحید است. خداوند به قدر ذرّه خردلی از علم بیکران خود، مستقلاً به غیر نمی‌دهد و نمی‌تواند هم بدهد. زیرا اعطاء ملازم با تنقیص علم لایتناهی، بلکه تنقیص ذات اوست، **تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ. اَمَّا اعطاء غیر استقلالی، منافات با توحید ندارد بلکه عین توحید است.**

اعطاء غیر استقلالی، یعنی ظهور و تجلّی و درخشش و تابندگی همچون خورشید که نور و شعاع خود را در عالم می‌گسترده و به هر موجودی از ذره تا ذره و از بسیط خاک تا افلاک و کهکشان‌ها، همه جا و همه را نورپاشی میکند و همه به قدر سعه و گشایش ظرف وجودی خودشان از او نور و حرارت میگیرند و تربیت میشوند و رشد می‌نمایند، ولی نور از خورشید جدا نمی‌شود و به موجودات که پرتو میدهد، در آنها اِلٰی الابد نمی‌ماند. تا هنگامی که خورشید بر فراز آسمان است اشیاء را نورانی میکند، و نور را به اشیاء نمی‌بخشد بلکه موقتاً تابشی بطور

ص 23

عاریت و موقت دارد. چون شب فرار رسد و این چشمه نور در زیر افق پنهان گردد، تمام درخشش و نور و ظهور را با خود میبرد و چنان دست این اشیاء را از نور خود خالی میگذارد که ابداً قبلاً چنین تصویری را هم نمی‌نمودند.

حال خورشید که نور را از خودش جدا نمی‌کند و به حیطة ذات و فعل او از نورپاشی نقصانی وارد نمی‌شود، برای او چه تفاوت میکند که فقط به يك ذره نور بدهد یا تمام عوالم طبیعت و فضای غیر مرئی و ستارگان بی‌حدّ و حصر را نور دهد. خورشید بخیل نیست، به همه نور میدهد، پرتو می‌افکند، شعاعش را می‌گسترده بدون هیچ مضایقه و دریغی. غایب الامر ذره به مقدار کوچکی خود، و کوه و صحرا و دشت و دریا و اقیانوس و فضای وسیع هم هر کدام به نوبه خود و به قدر ظرفیت و قابلیت و استعداد خود.

علم خداوند - جلّ شأنه - هم بر همین مثابه است. موجودات آئینه‌ها و ظروف برای تجلّی و درخشش علم ذات او است، و برای خدا هم بخلی نیست که از علوم خود به غیر بدهد بطور ظهور و تابش، خواه شعوری باشد که به يك مگس میدهد و یا علمی باشد که به افراد عادی انسان و جنّ و فرشته و حیوان عنایت میکند و یا علمی باشد که از خزانه خاصّ خود به امام و رسول مرحمت میکند. اگر آنان را بر علم غیب، و غیب الغیب، و بر سرّ و بر سرّ مستور، و سرّ مستسرّ، و بر خزانه‌های پنهان از دستبرد بشر و فرشته مطلع گرداند این يك امر عادی بوده و به قدر ذره سر سوزنی از کبریا نیست و عظمت او کاسته نمی‌شود، بلکه عین کبریا نیست و عظمت و جمال اطلاقی اوست که در عوالم امکان موجودی را آئینه تمام نمایی صفات خود بنماید.

امام آئینه است، آیه و مرآت است، اسم است، غایة الامر آئینه تمام نمای صفات باری و از جمله آئینه تمام نمای علم باری. **وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذَرُوْا الَّذِیْنَ یُلْحِدُوْنَ فِیْ اَسْمَائِهِ سَیْجَرُوْنَ مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ.** [20]

«و از برای خداست اسمهای

ص 24

نیکو. پس خدا را با این اسمهای نیکو بخوانید، و واگذارید کسانی را که در اسمهای خدا کفر و إحداد میورزند. ایشان به زودی به پاداش اعمال زشت و نکوهیده خود خواهند رسید».

امر ششم: تمام موجودات عالم طبیعت اعم از جماد و حیوان انسان، با وجود اختلاف و تفاوتی که در بین افراد آنها مشاهده میشود همگی دارای جنبه وحدت و یگانگی هستند که با صرف نظر از خصوصیات زمان و مکان و سائر عوارض و اعراض که موجب تشخص و تفرّد و تحقق خارجی آنان است آن امر وحدانی، موجود است و تمام این افراد متفاوت و اشخاص مختلف بواسطه همان امر وحدانی و مشترک در میان جمیع، موجود میشوند و رشد میکنند و در راه مسیر تکامل خود، طایّ طریق می نمایند.

آن امر وحدانی که از عالم امر و ملکوت است در لسان شرع، به مَلَك و فرشته تدبیر از آن نام برده شده است و در لسان فلسفه و حکمت به مُثُل اَفلاطونیه. مرحوم ملا صدرا شیرازی - اَعْلٰی اللّٰه مقامه الشّریف - در «أسفار أربعة» خود این مطلب را برهانی نموده و ما نیز در دوره علوم و معارف اسلام در قسمت «معاد شناسی» در مجلس 17، از جلد سوم از آن یاد کرده و در آنجا به اثبات رسانیده ایم. طبق فلسفه و نظریه اسلام، علومی که برای بشر حاصل میشود به واسطه ملائکه علم تحقق می پذیرد و هر کس هر علمی داشته باشد از راه مَلَك علم به او افزوده میشود تا برسد به علم کلی حضرت حقّ که توسط جبرائیل و روح، داده میشود.

[بازگشت به فهرست](#)

تغذیه رسولان و امامان در علم غیب از روح الامین

هر کدام از افراد بشر که علم خود را بیشتر کنند در تحت اداره مَلَكی قوی تر و عالی تر قرار میگیرند تا به جایی که جبرائیل فرشته موکّل بر علوم آنها میشود و از آنها برتر و بالاتر، روح الامین که مقامش واحد و از جمیع ملائکه مقرب برتر است اداره امور انسان را در دست میگیرد. رسولان و امامان که به علم غیب راه دارند از جبرائیل امین و برخی از روح الامین تغذیه میشوند.

ص 25

امر هفتم: استثنائی که در آیه مورد بحث: **اِلَّا مَنْ ارْتَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ** وارد شده است شامل

تمام اقسام تبلیغ رسالت رسول میشود. یعنی خداوند دل رسول پسندیده خود را در هر چه ابلاغ رسالتش متوقف بر آن باشد به غیب متصل می‌نماید چه در متن رسالت او باشد همچون معارف اعتقادیّه و شریعت و احکام و قصص و اعتبارات و مواعظ و حکم، و چه آنکه از آیات و علائم رسالت او و یا از معجزات دالّه بر صدق او باشد.

همچنانکه خداوند در قرآن کریم، گفتار غیبیه حضرت صالح را به قومش حکایت میکند که: **فَعَقَرُوهَا فَعَالَ تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعَدُّ غَيْرٍ مَّكْدُوبٍ.** [21] «قوم تمود، ناقه صالح را پی کردند و به دنبال این امر، صالح به آنها گفت: (عذاب خدا نازل میشود و) شما فقط تا سه روز دیگر زنده‌اید و در خانه‌هایتان تمتّع می‌برید! و این وعده خداست که تخلف ندارد و دروغ نیست».

و همچون گفتار حضرت عیسی بن مریم - علی نبینا وآله و علیهما الصّلاة و السّلام - که به یهود و بنی اسرائیل گفت: **وَ أَنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ.** [22] «و من شما را آگاه میکنم به آنچه می‌خورید و به آنچه در خانه‌های خود ذخیره میکنید (که احادی غیر از شما از آن خیری ندارد)، بدرستیکه در این اخبار به غیب من نشانه و علامتی است برای شما از صدق گفتار و نبوت من».

و آنچه که در قرآن کریم وارد شده است از مواعید پیامبران، از ملاحم و اخبار به غیبی است که همه واقع شده است نظیر بیم و وعیدی که نوح درباره طوفان، و هود و شعیب و لوط درباره عذاب‌های وارد شده نمودند.

[بازگشت به فهرست](#)

اخبار غیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله از زبان قرآن

و در سوره روم، از معجزات رسول الله، همین اخباری است که به مغلوبیت فارس از رومیان نموده است: **الْم * عَلِيَّتِ الرُّومُ * فِي اَٰذَنِي الْاَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ**

ص 26

سَيَعْلَبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ وَ يَوْمَئِذٍ يَعْرِخُ الْمُؤْمِنُونَ. [23] و [24] «الم، رومیان در زمین نزدیک به شهرها و دیار عرب از فارس‌یان شکست خوردند؛

ص 27

ولیکن در این چند سال آینده (بین سه سال و نه سال) بعد از مغلوبیتشان، غلبه خواهند کرد و فارس‌یان را شکست خواهند داد. امور واقعه قبلاً و بعداً همه از خداست و در آن روزی که رومیان غلبه کنند، مؤمنین خوشحال میشوند.»

ص 28

از «خرائج و جرائح» قطب راوندي، از محمد بن فضل هاشمي، از حضرت امام رضا 7 روايت است که: آنحضرت به ابن هذاب نگاهي نموده، گفتند: «اگر

ص29

من به تو خبر دهم که در این چند روزه، خون یکی از أرحام تو ریخته می‌شود و تو به مصیبت وی مبتلا می‌شوی، آیا در اینصورت مرا تصدیق میکنی؟ گفت: نه، چون غیر از خدای تعالی، کسی از غیب خبر ندارد. حضرت گفتند: مگر خدا نمیگوید: **عَلِمَ الْغَيْبَ فَلَا يَطْهَرُ عَلَيَّ غَيْبُهُ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ؟** بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در نزد خدا پسندیده است، و ما ورثه همین رسولی هستیم که خدا او را بر آنچه میخواست از غیب خود مطلع گردانیده است. **فَعَلَّمَنَا مَا كَانَّ وَ مَا يَكُونُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ [25]** و رسول خدا از تمام وقایع گذشته و آینده تا روز قیامت ما را خبر داده و آنها را به ما تعلیم نموده است».

و اخبار وارده در این موضوع از حدّ إحصاء بیرون است و مفاد و مدلول آنها اینست که رسول خدا 6 از وحی خداوندي علم غیب را گرفته‌اند و ائمة طاهرين سلام الله عليهم أجمعين از طریق وراثت رسول خدا بر علوم غیبیه مطلع شده، و از این راه اخذ کرده‌اند. علوم غیبیه‌ای که از حضرت أميرالمؤمنين عليّ بن أبيطالب 7 نقل شده، و در کتب احادیث و تواریخ و تفاسیر و سیر و سنن وارد شده است و خاصه و عامه بدان معترف و از مسلمات یقینیه شمرده‌اند بسیار است و چون همه آنها از شمارش خارج است ما در اینجا به مقدار مختصری از آن اکتفا می‌نمائیم:

در «مروج الذهب» در وقایع سنه 188 ذکر کرده است که: در این سال هرون الرشید حج کرد و این آخرین حجی بود که نمود، چون هرون در مراجعت خود از کوفه عبور کرد ابوبکر بن عیاش که از رؤساء بلند مرتبه اهل علم بود، گفت: **لَا يَعُودُ إِلَيَّ هَذَا الطَّرِيقُ، وَ لَا خَلِيفَةٌ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ بَعْدَهُ أَبَدًا.** «هرون دیگر به حج بیت الله الحرام نمی‌رود، نه او و نه خلیفه‌ای بعد از او از خاندان بنی‌عباس تا ابد».

به او گفته شد: آیا این کلام را از غیب می‌گوئی؟ گفت: آری. گفته شد: آیا به

ص30

وحی می‌گوئی؟! گفت: آری! گفته شد: به تو وحی نازل شده است! گفت: نه، به محمد صلی الله علیه وآله وسلم وحی نازل شده است. و همچنین أميرالمؤمنين عليّ بن أبيطالب علیه السلام که در این موضع کشته شده است از محمد خبر داده است - و با دست خود اشاره کرد به محلی که علي علیه السلام در کوفه در آنجا کشته شده است. [26]

صاحب کتاب «مروج الذهب» عليّ بن حسين مسعودي است که در سنه 346 فوت کرده است و

این کتاب را در حدود سنهٔ سیصد هجری تصنیف کرده است. یعنی سیصد و پنجاه سال قبل از انقراض دولت بنی عباس به دست هلاکوخان و قتل المعتصم بالله آخرین خلیفهٔ ایشان. و ابوبکر بن عباس در سنهٔ 182 که در اواخر قرن دوم هجری است یعنی 468 سال قبل از انقراض آنها این خبر را از امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر میکند. و عجیب اینجاست که در این مدت قریب به پنج قرن، یک نفر از خلفای بنی عباس برای حج و زیارت بیت الله نرفت.

[بازگشت به فهرست](#)

گفتار غیبی امیر المؤمنین علیه السلام به خوله حنفیه

قطب راوندی در «خرائج و جرائح» از دَعْبَل خُزَاعِي، از حضرت امام رضا، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت کرده است که آنحضرت گفتند: من در محضر حضرت باقر علیه السلام بودم که جماعتی از شیعیان که از جمله آنها جابر بن یزید بود، وارد شدند و گفتند: آیا پدرت علی بن ابی طالب به امامت اولی و دومی راضی بود؟ حضرت باقر گفتند: نه، بار پروردگارا، گفتند: پس چرا در صورت عدم رضایت در اسیران آنها که از جمله خوله حنفیه است نکاح کرده است! حضرت باقر علیه السلام گفتند: ای جابر بن یزید: برو در منزل جابر بن عبدالله انصاری و به او بگو: محمد بن علی تو را میخواند. من به منزل او آمدم و در را کوفتم. جابر بن عبدالله از درون خانه گفت: صبر کن ای جابر بن یزید! من با خود گفتم: از کجا جابر بن عبدالله میداند که من جابر بن یزید میباشم. با آنکه این دلائل

ص31

و مغیبات را غیر از ائمهٔ اهل البیت از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم کسی نمیداند، و سوگند به خدا که چون بیرون آید از او میپرسم. چون بیرون آمد من از او پرسیدم: از کجا دانستی که من جابر بن یزیدم با آنکه من بر در خانه بودم و تو داخل بودی؟! جابر بن عبدالله گفت: مولای من: باقر علیه السلام دیشب به من خبر داد که او امروز از حنفیه میپرسد که من او را به نزد تو میفرستم در صبح فردا انشاءالله و تو را میخوانم. من گفتم: راست گفتی مطلب همینطور است. جابر بن عبدالله گفت: اینک ما را ببر. ما حرکت کردیم تا به مسجد رسیدیم. چون نظر مولایم باقر علیه السلام به ما افتاد و نگاهی به ما کرد به آن جماعت گفت: برخیزید و از شیخ (پیر فرتوت) بپرسید او شما را از آنچه دیده است و شنیده است و به او روایت شده است با خبر میگرداند. آنها گفتند: ای جابر آیا امام تو، علی بن ابی طالب به امامت پیشینیان از او راضی بوده است؟ جابر گفت: نه بار پروردگارا! گفتند: در صورت عدم رضایت چطور در اسیران آنها خوله را نکاح کرده است؟

جابر گفت: آه آه! من ترسان بودم از اینکه بمیرم و جریان این واقعه را از من کسی پیرسد! اینک که شما پرسیدید، بشنوید و حفظ کنید. من حضور داشتم در وقتی که اسیران را وارد کردند و در میان آنها حنفيّه بود. چون نگاهش به جمعیت مردم افتاد به قبر و تربت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رفت و در آنجا ناله کرد ناله سوزناکي و صیحه زد و با گریه و بکاء صدای خود را بلند کرد و پس از آن ندا کرد: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ! هَؤُلَاءِ أُمَّتُكَ سَبَبًا سَبِيَّ النَّوْبِ وَالذَّلِيمِ، وَاللَّهِ مَا كَانَ لَنَا إِلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا الْمَيْلُ إِلَيَّ أَهْلِي بَيْتِكَ! فَحَوَّلَتِ الْحَسَنَةُ سَيِّئَةً، وَالسَّيِّئَةُ حَسَنَةً، فَسُيِّئًا.**

«سلام بر تو ای رسول خدا، صلوات خدا بر تو ای رسول خدا، این مردم که امت تو هستند ما را مانند اسیران توبه و دیلم اسیر کردند. سوگند به خدا که ما نزد ایشان گناهی نداشتیم مگر میل به اهل بیت تو. بنابراین حسنه و خوبی به بدی و سیئه مبدل شد، و سیئه و بدی بجای حسنه و خوبی نشست. سپس روی خود را به

ص 32

مردم نمود و گفت: چرا شما ما را اسیر کرده‌اید در حالیکه می‌گوئیم: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؟** گفتند: به جهت آنکه شما از دادن زکات مال خود دریغ کرده‌اید! خوله گفت: فرض کنید که: مردان ما زکات مال خود را به شما نداده‌اید؛ زنان مسلمان بی‌گناه به چه گناهی اسیر شوند؟ در این حال هر يك از آن جماعت، يك زن از آن اسیران را برای خود انتخاب کرد و آن شخص سخنگو چیزی نمی‌گفت. گویا قطعه سنگی در دهان او افتاده است و قدرت بر سخن ندارد. خالد بن عَسَّان و طَلْحَه میل به تزویج با خوله را نمودند و هر کدام يك لباس بر سر او انداختند. او گفت من برهنه و عریان نیستم تا شما مرا بیوشانید. گفته شد: این دو نفر قصد نکاح با تو را به عنوان اسارت دارند و این افکندن لباس برای علامت مزایده است که هر کدام تو را بیشتر بخرند تو برای او بوده باشی!

خوله گفت: هیئات! این نیتي است که محال است صورت عمل بیوشد. مالک من نمی‌تواند بشود و شوهر من می‌گردد مگر آن کس که از گفتار من در هنگامی که مادرم مرا زانید خبر دهد! مردم همه سکوت اختیار کردند و بعضی به دیگری نگاه کردند و از این سخن او عقلمایشان به بهت افتاد و زبانهایشان لال شد و آن جماعت در کار این زن در دهشت افتادند.

ابوبکر گفت: چرا شما حیرت زده شده‌اید و دیگر فکرتان کار نمی‌کند! این جاریه زنی است از بزرگان قوم خودش و به این جریاناتی که به وقوع پیوسته و مشاهده کرده است عادت نداشته است فلها جزع و وحشت او را فرا گرفته و چیزی را بر زبان میراند که راهی برای تحصیل آن نیست.

خَوَّلَهُ گفت: سخنی بیجا بر زبان راندي و تیري را بدون مقصد و هدف براندي! قسم به خدا مرا جَزَع و فَزَع فرا نگرفته است. و قسم به خدا من غیر از حَقّ چیزی نگفته‌ام و مطلبي غیر از راستی و درستی بر زبان نیاورده‌ام و سوگند به صاحب این قبر و این مسجد، نه دروغ گفته‌ام و نه دروغ به من گفته شده است.

ص 33

این سخنان را بگفت و ساکت شد.

خالد بن غَسَّان و طلحه که در تمليک وي حاضر به مزایده بودند چون این بشنیدند لباس‌های خود را برداشتند و او در کناری از جمعیت نشست. در این حال عليّ بن أبي طالب عليه السلام وارد مسجد شد. حال خوله را به او گفتند. حضرت گفتند: خَوَّلَهُ در آنچه می‌گوید راست گفته است. حال او و شرح قصّه او در حالیکه مادرش او را زائید چنین و چنان است. و فرمودند: آنچه که او در حال تولّدش از شکم مادرش گفته است چنین و چنان است؛ و تمام این قضایا در لوحی که با اوست مکتوب است.

خَوَّلَهُ لوحی را که با خود او بود، به نزد آن جماعت افکند در آن وقت که گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام را شنید. لوح را بر عليّ بن أبي طالب قرائت کردند نه يك حرف زیاد بود، و نه کم.

ابوبکر به حضرت گفت: ای ابوالحسن، این کنیزک را برای خودت بردار، خداوند خیر و برکت را در وي برای تو مقدر کند. در این حال سلمان از جای خود برخاست و گفت: قسم به خدا در این قضیه هیچکس منّتی بر امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد بلکه منّت برای خدا و رسول او و امیرالمؤمنین است. قسم به خدا عليّ علیه السلام این جاریه را برای خود برداشت مگر با معجزه قاهر و علم روشن و فضل و شرفی که بر فضل هر ذي فضیلتی غلبه دارد و آن فضیلت‌ها در برابر او عاجزند.

پس از سلمان، مقدار برخاست و گفت: چه شده است که چون خداوند راه هدایت را به آنها بنمایاند آن را ترك میکنند و راه ضلال و کوری را می‌پیمایند؟ هیچ گروه و فرقه‌ای نیستند مگر آنکه دلائل امیرالمؤمنین علیه السلام برای آنها آشکار شده است؟

و ابودر گفت: ای شگفتا از کسی که با حَقّ معاندت می‌ورزد! و هیچ وقت نبوده است مگر آنکه علي نظری به بیان حَقّ داشته است؛ أَيُّهَا النَّاسُ، خداوند برای شما فضیلت اهل فضل را مبین کرده است، و سپس گفت: یا فُلان! آیا تو بر اهل

ص 34

حَقّ، در حقوق خودشان که به ایشان واگذار میکنی، منّت می‌نهی در حالی که ایشان به آنچه در دست توست سزاوارتر و أَحَقّ می‌باشند؟!

و عَمَّارِ گفتم: من با شما خدا را شاهد میگیرم و مناشده و محاجّه می‌نمایم! آیا ما به علیّ بن اَبی‌طالب در زمان حیات رسول خدا به اِمارت مؤمنین سلام نکردیم و به **وَي السَّلَامُ عَلَيكَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** نگفتیم؟!

در اینحال عَمَر او را از کلام بازداشت و اَبوبکر برخاست و خَوَله را به خانۀ اسماء بنت عُمَيس فرستاد و گفت: از این زن نگهداری کن و احترام او را حفظ کن و محلّ و منزلت او را گرامی بدار. خَوَله پیوسته در نزد اسماء بود تا برادرش آمد و علیّ بن اَبی‌طالب علیه السَّلَام او را با حضور و اجازه برادرش تزویج کردند. و دلیل بر علم اَمیرالمؤمنین و فساد گفتار آن جماعتی که میگویند خَوَله از راه اسارتِ خلفاء به نکاح اَمیرالمؤمنین درآمده است آن است که اَمیرالمؤمنین با خَوَله از راه ازدواج و عقد نکاح کرده‌اند و نه از راه استرقاق و اسارت.

آن جماعت به جابر گفتند: خداوند تو را از حرارت آتش حفظ کند همانطور که تو ما را از حرارت شکر حفظ کردی. [27]

و سیّد هاشم بحرانی در «مَدِينَةُ الْمُعَاجِز» از کتاب «سَيَرُ الصَّحَابَةِ» با سند متصل خود، از حضرت باقر علیه السَّلَام، این داستان را به شرح مبسوط تری روایت میکند. [29] و ابن شهر آشوب، در «مناقب» در باب إِخْبَارُهُ بِالْفِتَنِ وَ الْمَلَايِم، مرسلّاً از حضرت باقر علیه السَّلَام روایت میکند و در این خبر اینطور وارد است که چون خالد و

ص 35

طلحه بر سر او لباس انداختند گفت: ای مردم، من عریان نیستم تا شما مرا بیوشانید و سائل نیستم تا بر من تصدّق دهید! زبیر گفت: آنها قصد خودت را داشتند. خَوَله گفت: شوهر من نیست مگر آن کس که به من خبر دهد کلامی را که به مادرم در وقت زائیدنش گفته‌ام. حضرت اَمیرالمؤمنین علیه السَّلَام آمدند و گفتند: ای خَوَله، کلام مرا بشنو و جوابت را دریاب! در وقتی که مادرت به تو آبستن بود و درد زائیدن او را گرفت و امر زائیدن بر او دشوار آمد ندا در داد: بار پروردگارا! مرا سلامت بدار در زائیدن این فرزندی که او را نیز سالم به دنیا می‌آوری! او بنابراین دعای نجات تو از سوی مادرت پیشی گرفته است. و چون تو را زائید تو از محلّ وقوعت او را ندا دادی: **لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهُ**، چرا دعا برای من نکردی؟ و بزودی مالک امر من میشود سیّد و سالاری که برای من پسری از او به دنیا خواهد آمد! مادرت این گفتار را در لوحی مسین نوشت و در جانی که به دنیا آمدی دفن کرد. در آن شبی که مادرت میخواست غیبت کند (روحش جدا شود - خل) بدین لوح وصیّت کرد و چون میخواستند تو را اسیر کنند تو همی و غمی نداشتی بغیر از آنکه این لوح را برگیری و برگرفتی و بر بازویت بست!

اینک بیاور آن لوح را که من صاحب آن هستم! و من امیرالمؤمنین میباشم و من پدر آن پسر مبارک هستم که نامش مُحَمَّد است. تا آخر روایت که دارد: این زن نزد أسماء بود تا برادرش آمد **فَتَزَوَّجَهَا مِنْهُ وَ أَمْرَهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَزَوَّجَهَا نِكَاحًا.** [30] «و امیرالمؤمنین او را از برادرش ازدواج کردند و برای او مهریه معین نمودند و نکاح او از راه تزویج صورت گرفت».

در اینجا شهر آشوب که این خبر و سایر اخبار غیبیه امیرالمؤمنین علیه السلام

ص 36

رانقل کرده است میگوید: تمام این روایات اخبار به غیب است که رسول خدا 6 سرّاً به امیرالمؤمنین رسانده است از آنچه که خدا به او اطلاع داده است همانطور که خدای تعالی میگوید: **عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِي أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِي رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُنْبِئُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا.** و پیغمبر نیز در إعطاء این علوم غیبیه بر وصی خود، بخل نوزید همانطور که خدای تعالی میگوید: **وَ مَا هُوَ عَلَيَّ الْغَيْبِ بِضَيِّينَ.** [31]

«پیغمبر بر ارائه مطالب و علوم غیبیه خود بخیل نیست». و امیرالمؤمنین علیه السلام بر امامان و پیشوایانی که اولاد او بوده‌اند نیز بخل نوزید. و أيضاً نمی‌تواند اینگونه اخبارها را بدهد مگر آن کس که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را به عنوان وصایت و خلافت پس از خودش منصوب نموده باشد. [32]

جدّ أعلاي حَوْله چون حَنْفِيَّة بن لجيم بوده‌است او را حَوْله حَنْفِيَّة گویند و پسرش محمد را برای آنکه با سایر پسران امیرالمؤمنین علیه السلام بالاخص حَسَنَتَيْن علیه السلام ممتاز و جدا شود مُحَمَّد بن حَنْفِيَّة گویند. محمد، از حَسَنَتَيْن علیهما السلام گذشته شجاعترین و عالمترین و زاهدترین اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و در جنگ جَمَل و صَقِيْن لَوای حضرت به دست او بوده است.

ابن خَلَّكَان نسبت مادرش حَوْله را اینطور نگاشته است: حَوْله دختر جعفر بن قَيْس بن مَسَلَمَة بن عَبْدِالله بن تَغْلِيَة بن يَرْبُوع بن تَغْلِيَة بن الدُّوَل بن حَنْفِيَّة بن لجيم و ابن أبي الحديد، به دنبال آن گویند: ابن صَعْب بن عَلِيّ بن بَكْر بن وائل. [33] حَوْله در زمان ابوبکر، در ضمن جنگهای رَدّه اسیر شد و او را به مدینه آوردند و شرح وی را دانستیم.

ص 37

باید دانست که جنگ های رَدّه که در زمان ابوبکر بوقوع پیوست بر دوگونه بوده است: اوّل به علّت ارتداد واقعی آنها از دین اسلام همچون جنگ با مُسَلِمَة کَذَّاب و با عنسی کَذَّاب و با طُلِيحه و

غیرهم. دوّم به علّت عدم تمکین آنها از خلافت أبوبکر.

علامت قسم اوّل آن بود که آنها اقامه نماز نمی‌کردند و اذان نمی‌گفتند و به سایر شعائر دین عمل نمی‌کردند. و علامت قسم دوّم آن بود که آنها اذان و اقامه می‌گفتند و اقامه نماز می‌نمودند ولی از دادن زکات به خلیفه وقت خودداری می‌نمودند و می‌گفتند: پیامبر برای خود وصی تعیین نموده است، و ما زکات خود را به وصی او می‌دهیم و تا وقتی که آن وصی از ما نپذیرد ما از اداء زکات به صندوق خلیفه جعلی خودداری می‌کنیم. جنگ خالد بن ولید با قبیله بنی یربوع که همان حنیفه هستند و مالک بن نُویره از آن قبیله بوده است و حَوْلَةَ حَنْفِيَّةٍ نیز در ضمن همین جنگ به اسارت در آمده، از این قبیل بوده است.

مالک بن نُویره در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به مدینه آمد و در حضور آنحضرت مشرف به اسلام شد و از رسول خدا سفارش و وصیّتی خواست. حضرت او را وصیّت به امیرالمؤمنین علیه السّلام کردند و خودش با گوش خود از رسول خدا امامت و وصایت و خلافت امیر مؤمنان را شنیده بود، و از طرفی رئیس قبیله و بلند همت و شاعر بود.

چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم رحلت کردند با جماعتی از بنی تمیم به مدینه آمد و دید ابوبکر بر منبر رسول خداست و به او گفت: **مَنْ رَفَقَ هَذَا الْمُنْبَرِ وَ قَدْ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَصِيَّهُ وَ أَمْرِي بِمُؤَالَاتِهِ.** «چه کسی تو را بر این منبر برده است در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم علی را وصیّ خود قرار داده است و مرا امر به موالات او نموده است!»

ابوبکر امر کرد تا او را از مسجد بیرون کنند. و قُنُذْبِنَ عُمَيْرٍ و خالد بن ولید او را از مسجد بیرون کردند. مالک به قبیله خود برگشت و به مردم قبیله خود که

ص38

میخواستند از اداء زکات خودداری کنند، نصیحت کرد و گفت: ما مسلمانیم و این دین را پذیرفته‌ایم ولیکن شما زکات خود را نگهدارید تا به وصیّ او برسانیم.

[بازگشت به فهرست](#)

[دنباله متن](#)



پاورقی

[1] آیه 26 تا 28 ، از سوره جنّ : هفتاد و دومین سوره از قرآن کریم

[2] و نظیر این معنای از علم که تحقّق خارجی و به تعبیر علمی ، علم فعلی باشد در قرآن مجید بسیار

است ، همچون آیه 3 ، از سوره 29 : العنکبوت : **فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ** «پس هر آینه خداوند میداند آنان را که راست گفتند و هر آینه میداند دروغگویان را» . یعنی دسته صادقین و کاذبین در خارج که طرف علم فعلی حضرت حق است بوجد آیند و تحقق پذیرند . و همچون آیه 25 ، از سوره 57 الحديد : **وَ لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ وَ بِالْغَيْبِ .** «و برای آنکه خدا بداند کسی را که او و رسولان او را بواسطه یقین و ایمانی که به غیب دارد ، یاری می‌نماید» یعنی برای آنکه علم فعلی خدا که وجود یاوران و ناصران خدا و رسولان اوست ، وجود و تحقق پیدا کند .

[3] آیه 59* ، از سوره 6 : الانعام

[4] آیه 65 ، از سوره 27 : التمل

[5] آیه 77 ، از سوره 16 : النحل

[6] آیه 42 ، از سوره 39 : الزمر

[7] آیه 61 ، از سوره 6 : الانعام

[8] آیه 139 ، از سوره 4 : النساء . **أَيَّتُّونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ حَمِيعًا .** «تمام اقسام عزت

منحصراً از آن خداوند است» ؛ **وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُتَعَفِّينَ لَا يَعْلَمُونَ .** آیه 8 ،

از سوره 63 : المنافون

[9] آیه 50 ، از سوره 6 : الانعام

[10] آیه 188 ، از سوره 7 : الاعراف

[11] آیه 9 ، از سوره 46 : الاحقاف

[12] آیه 188 ، از سوره 7 : الاعراف

[13] آیه 49 ، از سوره 10 : یونس

[14] آیه 163 ، از سوره 4 : النساء

[15] آیه 24 ، از سوره 32 : الم سجده

[16] آیه 75 ، از سوره 6 : الانعام

[17] آیه 6 ، از سوره 2 : التکائر

[18] آیه 22 ، از سوره 50 : ق

[19] آیه 103 ، از سوره 11 : هود . **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ وَ**

النَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ .

[20] آیه 180 ، از سوره 7 : الاعراف

[21] آیه 65 ، از سوره 11 : هود

[22] آیه 49 ، از سوره 3 : ءال عمران

[23] آیه 1 تا 4 ، از سوره 30 : الرّوم

[24] در تفسیر أدنی الارض قول دیگری نیز هست که آن نزدیکترین محلّ به قسطنطنیه می باشد و بحث

مفصلّ آن در نور ملکوت قرآن، ج 4 ص 317 تا 329 آمده است. (م)

[25] . «المیزان فی تفسیر القرآن» ج 20 ، ص 135

[26] «مروّج الذهب» طبع مصر ، مطبعة السّعادة ، سنة 1367 ، ج 3 ، ص 353 و 354

[27] «خراج و جرائح» ص 228 و 229، طبع رحلی در مجموعه ای که با «اربعین» مجلسی و «کفایه الأثر»

شیخ علی بن محمد خراز، در يك جلد تجلید شده است و نیز مجلسی در «بحار» طبع کمپانی ج 9 ص 582

از «خراج» روایت میکند.

[29] «مدینه المعاجز» ص 128 و 129 حدیث الحادی و السّئون و ثلاثاته .

[30] «مناقب» طبع سنگی ، ج 1 ، ص 432

[31] آیه 24 ، از سوره 81 : تکویر

[32] «مناقب» طبع سنگی ، ج 1 ، ص 432

[33] «شرح نهج البلاغة» طبع مصر و افسس بیروت ، دارالمعرفة ، دارالکاتب العربی ، داراحیاء التّراث العربی

بجای تعلیة در هر دو مورد تعلیة و بجای عبدالله ، عبید ضبط کرده است

[34] این آیه مبارکه در پنج جای قرآن آمده است و معنایش این است : «هیچ بارکشی بار دیگری را

نمی کشد» . کنایه از آنکه گناهان و بارهای معصیت هر کسی متعلّق به اوست و دیگری مسؤل آنها نیست

[بازگشت به فهرست](#)

[دنباله متن](#)



معرفی و راهنما

کلیه حقوق، محفوظ و متعلق به موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام است.

info@maarefislam.com